

## تری ایگلتون دربارهٔ به روز بودن مارکسیسم

## برگردان: ا. تقی پور

تری ایگلتون، مارکسیست بریتانیایی و نویسنده کتاب «چرا مارکس حق داشت» دربارهٔ به روز بودن کارل مارکس می‌گوید:

تحسین مارکس ممکن است به اندازه کاربرد وصف خوب برای یک قاتل عجیب به نظر برسد. آیا مسئولیت استبداد، قتل عام، اردوگاه‌های کار، فاجعه‌های اقتصادی و از دست رفتن آزادی میلیون‌ها انسان برعهده ایده‌های مارکس بودند؟

آیا یکی از شاگردان وفادار او کشاورز پارانوئیدی از گرجستان به نام استالین و دیگری یک دیکتاتور چینی بی‌رحم نبود که دست‌هایش به خون حدود ۳۰ میلیون نفر آلوده است؟

## مارکس بی‌گناه است

حقیقت این است که مسئولیت مارکس در رابطه با سرکوب‌های عظیم در دنیای کمونیستی به همان اندازه مسئولیت عیسی مسیح در رابطه با دستگاه تفتیش عقاید است. در وهله اول، مارکس این ایده را که سوسیالیسم می‌تواند در جامعه‌های فقیر با عقب‌ماندگی مزمن، مانند روسیه یا چین ساخته شود، به شدت رد می‌کرد. او سرانجام این تلاش را «کمبود عمومی» می‌نامید، یعنی همه - و نه تنها فقیران - دچار تنگدستی می‌شوند. مارکس این را به معنای تجدید «معامله کثیف قدیمی» یا همان‌طور که در جایی گفته بود، «همه کثافت‌های قدیمی» به‌شمار می‌آورد.

مارکسیسم نظریه‌ای است دربارهٔ چگونگی استفاده کشورهای سرمایه‌داری ثروتمند از منابع عظیم خود برای دستیابی به عدالت و رفاه برای همه مردم. این برنامه‌ای نیست که ملت‌هایی که فاقد منابع مادی، فرهنگ زنده زندگی عمومی، سنت دموکراتیک، سطح بالای توسعه فنی، سنت‌های لیبرال دوران روشنگری و نیروی کار ماهر و آموزش‌دیده هستند، بتوانند با آن خود را به دوران مدرنیته برتاب کنند.

## برای عدالت و رفاه

مارکس به‌شدت می‌خواست که عدالت و رفاه در کشورهای با وضع اسفبار نیز حاکم باشد. او با خشم و دانش فراوان دربارهٔ چندین مستعمره ویران شده بریتانیا، از جمله ایرلند و هند، می‌نوشت. و جنبش سیاسی‌ای که کار او به‌راه انداخت، بیش از هر جریان سیاسی دیگری، به ملت‌های کوچک کمک کرد تا از شر اربابان امپریالیستی خود خلاص شوند. اما مارکس آنقدر دیوانه نبود که باور داشته باشد، سوسیالیسم می‌تواند در چنین کشورهایی ساخته شود، بدون اینکه کشورهای پیشرفته به کمک آنها بیایند.

و این بدان معنا بود که مردم عادی در این کشورهای پیشرفته باید ابزار تولید را از حکمرانان خود بگیرند و آنها را در خدمت نیازمندان این جهان قرار دهند. اگر چنین چیزی در ایرلند قرن نوزدهم اتفاق افتاده بود، قحطی‌ای رخ نمی‌داد که جان یک میلیون نفر را گرفت و دو تا سه میلیون نفر دیگر را ناگزیر به مهاجرت به سراسر جهان کرد.

## پرسش‌های آزردهنده مارکس

به یک معنا، کار مارکس حول شمار اندکی از پرسش‌های آزردهنده ساخته شده است:

چگونه است که غرب سرمایه‌داری، که بیش از هر زمان دیگری در تاریخ بشریت منابع انباشته، با این وجود همچنان در چیرگی بر فقر، گرسنگی، استثمار و نابرابری ناتوان به نظر می‌رسد؟ چه مکانیزم‌هایی باعث می‌شوند که ثروت اقلیت به زندگی سخت و ناهنجار اکثریت منجر شود؟ چرا چنین است که ثروت خصوصی با فقر عمومی همراه است؟

آیا واقعاً همان طور که اصلاح طلبان لیبرال خوش نیت وعده می دهند، این است که ما هنوز موفق نشده ایم این آخرین بقایای فقر را از بین ببریم، اما در زمان مناسب این کار را خواهیم کرد؟ یا منطقی تر آن است که بپذیریم سرشت سرمایه داری به گونه ای است که کمبود و نابرابری را با همان اطمینانی ایجاد می کند که کارهای چارلی شین<sup>1</sup> خبرساز می شوند؟

### ستایشی حتی بیشتر از وال استریت ژورنال

مارکس اولین نظریه پردازی بود که این پرسش ها را طرح کرد. این مهاجر یهودی پی پول، که یک بار اشاره کرد، هیچ کس به اندازه او درباره پول ننوشته و در عین حال خود از آن بی بهره بوده است، به ما زبان بخشید تا سیستمی را که در آن زندگی می کنیم به عنوان یک کل درک کنیم. تناقضات آن را تحلیل کرد، پویایی درونی اش را آشکار کرد، ریشه های تاریخی آن را بررسی کرد و زوال احتمالی آن را توصیف کرد.

در این بین، مارکس به سرمایه داری هرگز به سادگی به عنوان چیزی سراپا شر-مانند شیفتگی نسبت به سارا پیلین<sup>2</sup> یا دمیدن دود سیگار به صورت کودکان- نگاه نکرد. برعکس، او طبقه ای ایجادگر آن را به شدت تحسین می کرد و منتقدان و پیروانش هر دو به این حقیقت توجه نکرده اند. او نوشت که هیچ سیستم اجتماعی دیگری به این اندازه انقلابی نبوده است. در عرض چند سده، طبقات متوسط سرمایه داری هر اثری از مخالفان فتوئالی خود را از بین بردند.

آنها ثروت های فرهنگی و مادی انباشته، حقوق بشر را ابداع، بردگان را آزاد، دیکتاتورها را سرنگون، امپراتوری ها را ویران و برای آزادی انسانی مبارزه کردند، جان خود را فدا کردند و پایه های یک تمدن واقعاً جهانی را بنا نهادند. هیچ سندی، حتی وال استریت ژورنال، به اندازه «مانیفست کمونیستی» چنین ستایش آمیز به این دستاورد عظیم تاریخی ننگریسته است.

### بربریت جزی از سرمایه داری است

البته این فقط یک بخش از داستان بود. برخی تاریخ مدرن را به سادگی به عنوان پیشرفتی چشمگیر می بینند، برخی دیگر آن را کابوسی طولانی می دانند. مارکس در پیچیدگی معمول خود، هر دو را در این تاریخ مدرن می دید. هر پیشرفتی در تمدن با امکانات جدیدی برای بربریت همراه بوده است. شعارهای بزرگ انقلاب طبقه متوسط-یعنی آزادی، برابری، برادری- برای او نیز به عنوان راهنما عمل می کردند. او فقط به سادگی این پرسش را مطرح کرد که چرا این ایده ها هرگز بدون خشونت، فقر و استثمار نتوانسته اند جامه عمل بپوشند.

سرمایه داری نیروها و امکانات انسانی را به میزانی فراتر از هر مقیاس شناخته شده توسعه داده است. اما از این امکانات برای رهایی انسان ها از کار بیهوده استفاده نکرده است. برعکس، آنها باید سخت تر از همیشه کار کنند. ثروتمندترین تمدن های زمین باید همانند اجدادشان در عصر حجر، نان خود را با عرق پیشانی به دست آورند.

### تناقض عجیب

مارکس فکر کرد که این مشکل با کمبود طبیعی قابل توجه نیست. بلکه علت آن، روش و شیوه متناقض عجیب تولید ثروت در سیستم سرمایه داری است. برابری برای برخی به معنای نابرابری برای دیگران بود و آزادی برخی موجب سرکوب و شوربختی دیگران می شد.

حرص و طمع کورکورانه ای سیستم برای قدرت و سود، ملت های بیگانه را به مستعمرات برده وار و انسان ها را به مهره های نیروهای اقتصادی که کاملاً از کنترل آنها خارج بودند، تبدیل کرد. این سیستم سیاره را با تخریب محیط زیست، گرسنگی میلیون ها نفر و جنگ های وحشتناک کاملاً درگیر کرده است.

### با معیارهای دوگانه

برخی از منتقدان مارکس خشم‌گینانه به کشتارهای جمعی در روسیه و چین کمونیستی اشاره می‌کنند. ولی آنها معمولاً در اشاره به جنایات نسل‌کشی سرمایه‌داری به همان اندازه خشمگین نیستند: قحطی‌های آفریقا و آسیا در اواخر قرن نوزدهم که میلیون‌ها نفر را به کام مرگ کشاند؛ کشتار جنگ جهانی اول که در آن کشورهای امپریالیستی کارگران خود را در جنگ بر سر منابع جهانی قتل‌عام کردند؛ و وحشت فاشیسم، رژیم‌هایی که سرمایه‌داری هنگامی که در بن‌بست قرار می‌گیرد، با کمال میل به آن متوسل می‌شود. بدون قربانیانی که اتحاد جماهیر شوروی و دیگران دادند، رژیم نازی ممکن بود کماکان بر سر قدرت باشد.

وقتی که سیاست‌مداران دنیای به اصطلاح آزاد هنوز در حال بحث بودند که آیا واقعاً هیتلر آن قدر که می‌گویند بد است یا نه، مارکسیست‌ها نسبت به خطرات ناشی از فاشیسم هشدار دادند. تقریباً همه پیروان مارکس امروز جنایت‌های استالین و مائو را محکوم می‌کنند، در حالی که بسیاری از غیرمارکسیست‌ها همچنان به دفاع آتشین از تخریب در سدن<sup>3</sup> یا هیروشیما می‌پردازند.

## دو 11 سپتامبر

ملت‌های سرمایه‌داری مدرن در اکثریت خود، نتیجه تاریخی نسل‌کشی‌ها، خشونت‌ها و نابودی گروه‌های جمعیتی هستند که این خشونت‌ها در وحشت آفرینی خود چیزی از جنایت‌های «کمونیسم» کم ندارند. سرمایه‌داری نیز در خون و اشک شکل گرفت، و مارکس این را به عنوان شاهد عینی تجربه کرد. این سیستم به قدری دوام آورده است که ما اغلب دیگر از این چیزها اطلاعی نداریم.

گزینشی بودن حافظه سیاسی، گاهی اشکال شگفتی به خود می‌گیرد. نمونه‌ی 11 سپتامبر، به ویژه اولین مورد آن را در نظر بگیریم. منظوم 11 سپتامبر است که تقریباً 30 سال پیش از فروپاشی مرکز تجارت جهانی رخ داد، زمانی که ایالات متحد به سرنگونی خشونت‌آمیز دولت دموکراتیک سالوادور آلنده در شیلی کمک کرد و به جای آن یک دیکتاتور مخوف را به سر کار آورد که سپس به کشتن شمار زیادی از مردم پرداخت، بیش از آن تعداد که در آن روز فاجعه بار در نیویورک و واشنگتن جان باختند. چند نفر در دنیای غرب این را می‌دانند؟ چند بار در تلویزیون در این باره گزارش داده می‌شود؟

## بهبود واقع‌بینانه جهان

مارکس یک آرمان‌گرای خیال‌باف نبود. برعکس، او کار خود را با مبارزه شدید با آرمان‌گرایان خیال‌بافی که او را احاطه کرده بودند، آغاز کرد. علاقه‌ی او به یک جامعه بی‌عیب و نقص مانند علاقه‌ی کلینت ایستوود به شخصیت‌هایی که در فیلم‌هایش بازی کرده، اندک بوده است. او باور نداشت که انسان‌های واقعی می‌توانند در خوش‌طینتی از جبرئیل فرشته پیشی بگیرند.

ولی او معتقد بود که بهبود چشمگیر جهان بسیار ممکن است. در این زمینه، او یک واقع‌گرا بود، نه یک ایده‌آلیست. شترمرغ‌های اخلاقی این دنیا، که سر خود را عمیقاً در شن فرو برده‌اند، انکار می‌کنند که هر گونه تغییر اساسی ممکن است. آنها بگونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی در سال 4000 هنوز «اوقات خوب، اوقات بد»<sup>4</sup> و خمیردندان رنگارنگ وجود خواهد داشت. تمام تاریخ بشریت خلاف این را ثابت می‌کند.

## پیامبری از نوع انجیلی آن

این نکته را باید به روشنی دانست که تغییر رادیکال، لزوماً به معنای بهبود نیست. ممکن است یگانه شکل سوسیالیسمی که ما بتوانیم تجربه کنیم، شکلی باشد که پس از یک جنگ هسته‌ای یا یک فاجعه زیست‌محیطی به مردمی تحمیل شود که از پناهگاه‌های خود بیرون می‌خزند. مارکس به تلخی از امکان «نابودی مشترک» همه طرف‌ها سخن می‌گوید. کسی که وحشت‌های سرمایه‌داری اولیه در انگلستان را تجربه کرده بود، نمی‌توانست در مورد هم‌نوعان خود توهمی داشته باشد. آنچه او فقط می‌خواست بگوید این بود که در سیاره زمین بیش از اندازه کافی منابع برای حل اغلب مشکلات مادی ما وجود دارند، همان‌طور که در بریتانیای سال 1840 بیش از اندازه غذای کافی برای سیر کردن جمعیت گرسنه ایرلند وجود داشت.

نکته تعیین‌کننده این است که چگونه تولید خود را سازماندهی می‌کنیم. مارکس را با این ویژگی می‌شناسند که هیچ نقشه‌ی مشخصی به ما ارائه نکرد که چگونه باید امور را به گونه‌ای دیگر انجام دهیم. او به طرز شگفت‌آوری در مورد آینده چیز کمی برای گفتن دارد. تنها تصویر آینده، ناکامی‌های زمان حال است. او پیامبری نیست که به یک گوی کریستالی نگاه کند. او پیامبری است به

معنای اصلی انجیلی آن، یعنی کسی که به ما هشدار می‌دهد که اگر مسیر بی‌عدالتی را ترک نکنیم، آینده به شدت ناخوشایند خواهد شد. یا اصلاً هیچ آینده‌ای وجود نخواهد داشت.

### سرشت انسان

بنابراین، سوسیالیسم نیازی به تغییر معجزه‌آسای سرشت انسانی ندارد. برخی از مدافعان فنودالیسم در اواخر قرون وسطی موعظه می‌کردند که سرمایه‌داری هرگز کارکرد نخواهد داشت، زیرا با سرشت انسانی ناسازگار است. برخی سرمایه‌داران امروزه همین ادعا را در مورد سوسیالیسم مطرح می‌کنند. قطعاً در جایی از حوضه‌ی آمازون قبیله‌ای وجود دارد که معتقد است آن نظم اجتماعی که در آن کسی مجاز باشد با همسر برادر فقید خود ازدواج کند، نمی‌تواند دوام بیاورد. همه ما تمایل داریم شرایط زندگی خود را مطلق کنیم.

در سوسیالیسم احتمالاً همچنان رقابت، حسادت، پرخاش‌گری، ادعاهای مالکیت، تمایل به سلطه و رقابت وجود خواهد داشت. جهان همچنان ظالمان کوچک، متقلبان، آزاردهندگان، مفت‌خوران و گاه‌به‌گاه روان‌پریشان خود را خواهد داشت. فقط این‌گونه خواهد بود که چشم‌وهم‌چشمی، پرخاش‌گری و رقابت به شکلی در نمی‌آیند که بانک‌داران شکایت کنند که پادشاه‌هایشان به چند میلیون ناچیز کاهش یافته، در حالی که میلیون‌ها نفر دیگر در جهان با کمتر از دو دلار در روز برای بقا می‌جنگند.

### مارکس اخلاق

مارکس یک متفکر عمیقاً اخلاقی بود. او در مانیفست کمونیستی از دنیایی صحبت می‌کند که در آن «رشد آزاد یک فرد شرط رشد آزاد همگان است». این ایده‌آل می‌تواند به عنوان اصل راهنمای ما باشد، حتی اگر هرگز نتوانیم به طور کامل به آن دست یابیم. با این وجود، این عبارت مهم است. به عنوان یک بشردوست خوب رومان‌تیک، مارکس به یگانگی فرد باور داشت. این ایده در تمام آثار او موج می‌زند. او به شدت به یکتا بودن حسی علاقه داشت و از مفاهیم انتزاعی، هر چقدر هم آنها را گاهی اوقات ضروری می‌دانست، به روشنی بیزار بود.

ماتریالیسم او حول محور بدن انسان می‌چرخد. او بارها و بارها از جامعه عادلانه‌ای صحبت می‌کند که در آن هر مرد و زن می‌تواند نیروها و توانایی‌های خاص خود را به روش منحصر به فرد خود تجربه کرده و تحقق بخشد. هدف اخلاقی او خودشکوفایی لذت‌بخش است. در این زمینه، او با استاد بزرگ معنوی خود، ارسطو، هم‌نظر است که مساله اصلی آموزش اخلاق را چنین درک می‌کرد که انسان چگونه می‌تواند به کامل‌ترین و لذت‌بخش‌ترین شکلی شکوفا شود و نه (آن‌گونه که به‌طور فاجعه‌باری در دوران مدرن فرض می‌شود) قانون و وظیفه‌ها و مسئولیت‌های حقوقی و اخلاقی.

### سوسیالیسم یعنی عشق

این هدف اخلاقی چه تفاوتی با فردگرایی لیبرالی دارد؟ تفاوت در این است که مارکس اصل را بر این می‌گذارد که انسان‌ها باید تحقق واقعی خود را در دیگران و از طریق دیگران بیابند. موضوع تنها این نیست که هر کس به تنهایی سرش به کار خودش باشد. چنین چیزی حتی ممکن نیست. دیگران باید پایه و اساس خودشکوفایی ما باشند، همان‌طور که ما برای آنها این پایه و اساس را فراهم می‌کنیم. در سطح بین‌فردی، این به‌عنوان عشق شناخته می‌شود. در سطح سیاسی، آن را سوسیالیسم می‌نامند.

برای مارکس، سوسیالیسم به‌سادگی به معنای ترتیب دادن نهادهایی بود که به این همیاری بیشترین امکان شکوفایی را می‌دهد. بیایید به تفاوت بین یک شرکت سرمایه‌داری، که در آن اکثریتی برای نفع اقلیتی کار می‌کنند، و یک تعاونی سوسیالیستی، که در آن مشارکت من در پروژه به نفع همه است و بالعکس، فکر کنیم. اینجا مسئله‌ی ازخودگذشتگی اخلاقی مطرح نیست. منفعت متقابل در ساختار نهاد گنجانده شده است.

### آزادی کار

هدف مارکس، نه کار سخت، بلکه وقت آزاد موجود است. بهترین دلیل برای سوسیالیست بودن - به جز عصبانی کردن افرادی که دوست ندارید - این است که از ناگزیری به کار متنفر باشید. مارکس معتقد بود که سرمایه‌داری نیروهای تولیدی را تا حدی تکامل بخشیده که تحت یک مناسبات اجتماعی دیگر، امکان رهاسازی اکثریت مردم از تحقیرآمیزترین شکل‌های کار وجود دارد.

او می‌پرسید، بعد از آن چه باید بکنیم؟ هر کاری که دوست داشته باشیم. اگر تصمیم بگیریم مانند اسکار وایلد، سوسیالیست بزرگ ایرلندی، تمام روز با لباس‌های سرخ زرق و برق‌دار پرسه بزنیم، افسنت<sup>5</sup> بنوشیم و برگ‌هایی از کارهای هومر را برای یک‌دیگر بخوانیم، پس باید چنین کنیم. البته، این فعالیت‌های خلاقانه باید برای همه آزاد باشد. درچنان شرایطی ما دیگر وضعیتی را تحمل نخواهیم کرد که در آن اقلیتی وقت آزاد داشته باشند، چون اکثریتی زحمت می‌کشند.

### یک بدعت‌گذار بزرگ

به عبارت دیگر، چیزی که مارکس در نهایت به آن علاقمند بود، و تا حدی غلط انداز به نظر می‌رسد، مسایل معنوی بود نه مادی. شرایط مادی باید تغییر کنند تا ما را از استبداد زندگی اقتصادی آزاد کنند. خود مارکس، فردی به طرز باورنکردنی کتاب‌خوان بود؛ هنر، فرهنگ و گفتگوهای فکرنگیز را خوش داشت؛ از طنز و شادی فراوان لذت می‌برد و حتی یک بار پلیس او را دنبال کرد زیرا در جریان یک درگیری در میخانه، چراغ خیابانی را شکسته بود.

او مسلماً خداناباور بود، ولی برای داشتن یک رگه‌ی معنوی نیازی به مذهبی بودن نیست. او یکی از بزرگ‌ترین بدعت‌گذاران یهودی بود و آثارش مملو از موضوعات بزرگ یهودیت، مانند عدالت، رهایی، روز حساب‌رسی، قلمرو آزادی و فراوانی و نجات فقیران است.

### یک انقلابی طرفدار اصلاحات

اما تکلیف روز ترسناک حساب‌رسی چیست؟ آیا چشم‌انداز مارکس بشریت را به یک انقلاب خونین فرامی‌خواند؟ خود او معتقد بود که برخی کشورها مانند بریتانیا، هلند و ایالات متحد می‌توانند به طور مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم برسند. با این‌که او انقلابی بود، اما یک طرفدار بزرگ اصلاحات بود.

به هر حال، افرادی که مخالف انقلاب‌ها هستند، معمولاً مخالف برخی انقلاب‌ها هستند، نه همه آنها. آیا آمریکایی‌هایی که مخالف انقلاب‌ها هستند، با انقلاب آمریکا هم به اندازه انقلاب کوبا مخالف‌اند؟ آیا آنهايي که از خیزش‌های اخیر در مصر و لیبی حمایت می‌کنند از آن خیزش‌هایی که قدرت‌های استعماری را از آفریقا و آسیا بیرون کردند نیز پشتیبانی می‌کنند؟

ما خود محصولات خیزش‌های انقلابی گذشته هستیم. برخی فرآیندهای اصلاحی بسیار خونین‌تر از عمل انقلاب‌ها بوده‌اند. همان‌طور که انقلاب‌های خشونت‌آمیز وجود دارد، انقلاب‌های مخملین نیز وجود دارد. انقلاب بلشویکی بگونه‌ی قابل توجهی خونین نبود. اتحاد جماهیر شوروی که از آن پدید آمد، 70 سال بعد تقریباً بدون خونریزی فروپاشید.

### برای آزادی زنان

برخی از منتقدان مارکس، یک جامعه‌ی تحت سلطه دولت را رد می‌کنند. ولی آنها در این زمینه با او هم‌فکرند. او به اندازه‌ی حزب دمکراتیک آزاد آلمان<sup>6</sup> از دولت سیاسی بیزار بود، ولی نه به دلایل محافظه‌کارانه.

آیا او، آن‌گونه که فمینیست‌ها می‌پرسند، یک پدرسالار ویکتوریایی بود؟ به‌طور قطع. اما همان‌گونه که برخی از پژوهش‌گران مدرن (غیر مارکسیست) تأکید می‌کنند، مردان در جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی تا زمان ظهور مجدد جنبش زنان در دهه ۱۹۶۰، برابر حقوقی زنان را به عنوان شرط ضروری برای سایر اشکال رهایی سیاسی می‌دانستند.

واژه پرولتاریا در اصل به افرادی در جامعه‌های باستانی اشاره داشت که آنقدر فقیر بودند که نمی‌توانستند چیزی جز ثمره‌ی رجم خود را به دولت بدهند. «پرول» در اصل به معنی فرزند است. در کارگاه‌های استثمارگرانه و مزرعه‌های کوچک در جهان سوم، پرولتاریای نوعی، هنوز هم زنان هستند.

## و رهایی ضد استعماری

همین نکته به طور کلی در مورد مسائل قومی نیز صدق می‌کند. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، تقریباً تنها مردان و زنانی که برای برابری نژادی مبارزه می‌کردند، کمونیست‌ها بودند. بسیاری از جنبش‌های ضد استعماری زیر نفوذ مارکسیسم بودند. لودویگ فون میزس<sup>۷</sup>، نظریه پرداز بسیار محافظه کار، سوسیالیسم را چنین توصیف کرد: «نیرومندترین جنبش اصلاحی که تاریخ تا به حال دیده است؛ اولین گرایش ایدئولوژیکی که به یک بخش از بشریت محدود نمی‌شود، بلکه توسط افرادی از تمام نژادها، ملت‌ها، دین‌ها و فرهنگ‌ها حمایت می‌شود».

مارکس، که از نظر تاریخی از فون میزس مسلط تر بود، شاید مسیحیت را به او یادآوری می‌کرد، ولی این نکته از ارزیابی فون میزس به هیچ وجه نمی‌کاهد. در رابطه با مسائل محیط زیستی، مارکس به طرز شگفت‌آوری بسیاری از برنامه‌های امروزی سبزها را پیش‌بینی کرده بود. برخورد با طبیعت و ضرورت نگاه به آن به عنوان متحد و نه دشمن، یکی از موضوعات مرکزی او بود.

## مارکس آن را ممکن می‌کند

چرا مارکس امروز می‌تواند دوباره مطرح شود؟ پاسخ این پرسش را به طرز طنزآمیزی خود سرمایه‌داری می‌دهد. هر کسی که امروز گفته‌های سرمایه‌داران درباره سرمایه‌داری را می‌شنود، می‌داند که این سیستم با مشکلات جدی روبرو است. البته معمولاً آنها ترجیح می‌دهند [درباره سرمایه داری م.] از اصطلاح ملایم‌تری مانند «کارآفرینی آزاد» استفاده کنند. فروپاشی‌های مالی ما را یک بار دیگر ناگزیر می‌کنند درباره کلیت سیستمی که در آن زندگی می‌کنیم، بیندیشیم، و مارکس اولین کسی بود که این امکان را فراهم کرد.

مانیفست کمونیستی پیش‌بینی کرده بود که سرمایه‌داری جهانی و نابرابری‌های آن تشدید خواهد شد. آیا مارکس اشتباه کرده بود؟ بله، در مورد صدها پرسش. اما او به عنوان یک اندیشمند بیش از حد آفرینش‌گر و مبتکر است که او را به کلیشه‌های خام مخالفانش واگذاریم.

(این مطلب اولین بار در مجله Chronicle منتشر شد. ترجمه شده توسط دیوید ماینرایس)

درباره نگارنده:

تری ایگلتون استاد مهمان در دانشگاه لنکستر در انگلستان، دانشگاه ملی ایرلند و دانشگاه نوتردام در ایالات متحد است.

<sup>1</sup> چارلی شین (Charlie Sheen)، زاده ۳ سپتامبر ۱۹۶۵ بازیگر آمریکایی است که به دلیل خبرسازی‌های جنجالی‌اش مشهور است.

<sup>2</sup> سارا لوئیز هیث پیلین (Sarah Louise Heath Palin) زاده ۱۱ فوریه ۱۹۶۴ در سندپوینت آیداهو، سیاست‌مدار، صاحب‌نظر سیاسی و نویسنده آمریکایی است که از سال ۲۰۰۶ تا زمان استعفایش در سال ۲۰۰۹ فرمانداری آلاسکا را برعهده داشت. او به عنوان نامزد حزب جمهوری-خواه برای معاونت رئیس جمهوری آمریکا در کنار جان مک کین سناتور ایالات متحد از آریزونا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ آمریکا رقابت کرد. او از پشتیبانان و فعالان جنبش «تی پارتی»، مخالف سرسخت سقط جنین، ازدواج دگرباشان، طرفدار مجازات اعدام و مخالف ممنوعیت سلاح‌های نیمه اتوماتیک است.

<sup>3</sup> درسدن، مرکز ایالت زاکسن آلمان بود که در واپسین ماه‌های جنگ جهانی دوم توسط نیروی هوایی بریتانیا و آمریکا بمباران شد. در چهار یورش بین ۱۳ تا ۱۵ فوریه ۱۹۴۵، ۷۷۸ بمب افکن نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا و ۵۲۷ بمب افکن نیروهای هوایی ایالات متحده بیش از ۳۹۰۰ تن بمب انفجاری قوی و بمب‌های آتش‌زا (فسفوری و بشکه ای) را بر این شهر فرو ریختند. طوفان آتش ناشی از آن مساحتی به بزرگی ۳۹ کیلومتر مربع از مرکز شهر را نابود کرد و بین ۲۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ نفر کشته شدند. بسیاری از قربانیان به دلیل کمبود اکسیژن ناشی از آتش‌سوزی جان خود را از دست دادند.

<sup>4</sup> از سریال‌های سرگرم کننده است.

<sup>5</sup> اابسنت (Absinth) نوعی نوشیدنی تقطیری با درصد بالای الکل است که از تقطیر گیاه انیسون و رازیانه به دست می‌آید.

<sup>6</sup> حزب FDP، حزب لیبرال آلمان است که معتقد به آزاد گذاشتن «دست نامرئی بازار»، کوچک کردن دولت، کاهش خدمات اجتماعی و دیگر طرح‌های نولیبرالی است.

---

<sup>7</sup> لودویگ فون میزس (Ludwig Von Mises) (۱۸۸۱-۱۹۷۳)، فیلسوف، اقتصاددان مکتب اتریش و لیبرال کلاسیک بود که به چهره‌ی برجسته مکتب اتریشی تفکر اقتصادی بدل شد. میزس در ۱۹۴۰ در هراس از اشغال سوویس به دست آلمان نازی به ایالات متحد مهاجرت کرد. او بر جنبش لیبرترین در ایالات متحد در میانه قرن بیستم تأثیر قابل توجهی گذاشت.